

خوانش روان شناختی رمان ترس، اثر گابریل شوالیه، با تکیه بر نظریه اروس و تاناتوس فروید

زینب رضوان طلب¹، سعید نصرآبادی²

1- استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده ی زبان ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(نویسنده مسنول) z.rezvantalab@ut.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0001-8361-9666>

2- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده ی زبان ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Saeed.nasrabadi@ut.ac.ir

<https://orcid.org/0009-0005-6538-9728>

چکیده

رمان ترس اثر گابریل شوالیه، نمونه‌ای برجسته از ادبیات جنگ است که در آن بُعد روان‌شناختی انسان به‌ویژه در مواجهه با مرگ و اضطراب‌های ناشی از آن برجسته می‌شود. این پژوهش با اتکا به نظریه اروس و تاناتوس فروید و با روش توصیفی-تحلیلی، می‌کوشد نشان دهد چگونه انگیزه زندگی (اروس) و تمایل ویرانگر مرگ (تاناتوس) در تار و پود رمان تنیده شده و منجر به کشمکش‌ها و دگرگونی‌های عمیق درونی شخصیت اصلی می‌شود. غلبه جو حماسی در آغاز جنگ و شکل‌گیری احساسات مرگ‌خواهانه، از یک سو بازتابی از فشارهای اجتماعی و ایدئولوژیک است و از سوی دیگر نشان می‌دهد چگونه جامعه پشت جبهه در عقلانی‌سازی جنگ مشارکت دارد. در همین حال، میل به زنده ماندن و جستجوی معنا در دل میدان نبرد، نشانگر نیروی پویا و امیدبخش اروس است که مقابل تاناتوس قد علم می‌کند. بررسی روایت و شخصیت‌پردازی شوالیه روشن می‌سازد که هم‌زیستی آمیخته با خشونت و مرگ، چگونه می‌تواند بستر رشد و معناجویی انسان نیز باشد. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که رمان ترس هم‌زمان با آشکارکردن رنج‌ها و بی‌پناهی فرد در جنگ، به قدرت حیات و پیوندهای انسانی میدان می‌دهد تا تصویری چندلایه از ذهن سرباز جنگ‌دیده ارائه کند.

واژگان کلیدی: ترس، جنگ، اروس، تاناتوس، روانکاوی، گابریل شوالیه، فروید

Psychological reading of *Fear*, by Gabriel Chevalier, based on Freud's theory of Eros and Thanatos

Zeinab Rezvantlab 1, Saeed Nasrabadi 2

**1- Associate Professor, Department of French Language and Literature,
Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran,
Iran (Corresponding Author)**

z.rezvantalab@ut.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0001-8361-9666>

**2- PhD Candidate in French Language and Literature, Faculty of Foreign
Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran**

Saeed.nasrabadi@ut.ac.ir

<https://orcid.org/0009-0005-6538-9728>

Abstract

Gabriel Chevallier's novel *Fear* is a significant work in the realm of war literature, focusing deeply on the psychological aspects of humans, particularly in relation to their confrontation with death and the resulting anxieties. This study, grounded in Freud's theories of Eros and Thanatos and using a descriptive-analytical approach, explores how the life instinct (Eros) and the destructive drive of death (Thanatos) are intricately woven throughout the narrative, resulting in intense internal conflicts and profound transformations within the protagonist's character. At the outset of the war, the novel presents an atmosphere that initially glorifies heroism and courage, yet as the conflict unfolds, death-wishing sentiments arise. These sentiments reflect both societal and ideological pressures, illustrating how the home front rationalizes war while creating a sense of duty and patriotism among those who are not directly involved in the conflict. The protagonist's journey reveals the tension between the external glorification of war and the horrific internal reality of the soldier's experience. Alongside the grim realities of war, the protagonist's desire to survive and his search for meaning amidst the battlefield reflect the dynamic, hopeful force of Eros, which stands in opposition to the forces of Thanatos, the drive toward destruction and death. Chevallier's narrative and character development provide a deeper understanding of how violence and death coexist in the protagonist's world, serving as both destructive forces and

catalysts for personal growth. As the protagonist faces the harrowing challenges of war, the internal battle between Eros and Thanatos becomes a central theme, highlighting the struggle for life, creativity, and human connection amidst the overwhelming forces of destruction. The novel reveals the complex and multifaceted nature of the soldier's psyche, as he grapples with feelings of fear, hope, and the relentless quest for meaning in a world ravaged by war. The findings of this study suggest that *Fear* not only exposes the individual's suffering and helplessness during war but also emphasizes the enduring power of life, hope, and human connections. Through its portrayal of the psychological and emotional turmoil of a battle-hardened soldier, the novel offers a nuanced and multi-layered exploration of the human condition in times of extreme adversity, ultimately showing that even in the darkest moments, the search for meaning and the will to live can persist.

Keywords: Fear, War, Eros, Thanatos, Psychoanalysis, Gabriel Chevallier, Freud

Pre-print Version

رمان ترس¹ به قلم نویسنده فرانسوی گابریل شوالیه²، نخستین بار در سال 1930 انتشار یافت. شوالیه که به صورت داوطلبانه در جنگ جهانی اول شرکت داشته، این اثر را با الهام از تجربیات ملموس خود و با تکیه بر احساسات درونی و افکار شخصی به رشته تحریر درآورده است. بدین ترتیب، رمان ترس تصویری غنی و پیچیده از افراد و جامعه ای در آستانه دگرگونی ترسیم می کند. شوالیه از نگاه قهرمان داستان، ژان دارتموند³، روح عصری را به تصویر می کشد که همواره با عدم اطمینان و با ترس زندگی کرده، و در دنیایی تحت سلطه مرگ و ویرانی به جستجوی معنا می پردازد. در قلب ترس دیالکتیکی بین اروس⁴ و تاناتوس⁵ نهفته است، دو مفهوم اساسی در روانشناسی و ادبیات که بازتاب تجربه انسان از زندگی و مرگ هستند. اروس، نیروی حیات، نشان دهنده غریزه بشری برای حرکت به سوی رشد، خلاقیت و عشق است؛ در حالی که تاناتوس، نیروی مرگ، نشان دهنده تمایل به سوی زوال و نابودی خود است. دیالکتیک بین اروس و تاناتوس به عنوان عنصر کلیدی داستان به کاوش شرایط انسانی و جستجوی معنا در جهانی مملو از عدم اطمینان و ترس کمک می کند. این دیالکتیک همچنین در شخصیت پردازی ها و طرح داستان نیز تجسم یافته است. ژان دارتموند، سرباز جوان، نماینده نیروی زندگی، در تلاش برای یافتن جایگاه خود در جهان و درک آن است. عشق او به زندگی و ادامه آن، نشان دهنده نیروی خلاق اروس است، در حالی که ترس او از مرگ و تجربیاتش در جنگ، نیروی ویرانگر تاناتوس را نمایان می کند. در طول سفر ژان، شاهد مبارزه دائمی بین عشق و ترس، زندگی و مرگ و جستجوی معنا در دنیایی هستیم که به نظر می رسد دیگر امیدواری چندانی ندارد. این پژوهش در نظر دارد تا با تکیه بر نظریات فروید⁶، دیالکتیک بین اروس و تاناتوس در رمان ترس و سهم آن در این فرایند جستجوی معنا را بررسی کند.

نقد روان شناختی یکی از رویکردهای مهم و پررسم در مطالعات ادبی و هنری به شمار می آید که از اوایل قرن بیستم و با نظریه های روان کاوی زیگموند فروید، جایگاه قابل توجهی در تحلیل متون ادبی پیدا کرده است. در ایران نیز پژوهش های بسیاری در حوزه نقد روان شناختی انجام شده، اما مقالاتی که به شکل مشخص و متمرکز بر نظریه اروس و تاناتوس فروید باشند، یا به بررسی چیرگی یکی از این دو غریزه در متن ادبی بپردازند، محدود هستند. در ادامه، به برخی از مطالعاتی اشاره می شود که با واکاوی ابعاد روان شناختی در آثار مختلف ادبی و هنری پرداخته اند: ملاابراهیمی و حمزه در مقاله «تحلیل رمان مردان آفتاب غسان کنفانی براساس نظریه فروید»، اثر کنفانی را از منظر روان کاوی فروید مورد بررسی قرار داده اند. نویسندگان با تمرکز بر مفهوم اضطراب و سازوکارهای دفاعی شخصیت ها نشان می دهند چگونه تنش های ناشی از جنگ و اشغالگری، افراد را وادار به اتخاذ راهبردهای ناخواسته و ناخودآگاهی می کند که در زمان جنگ بروز میکنند. طاهری و دستمالچی در مقاله «جلوه های اروس در نوسروده های فروغ فرخزاد» در این پژوهش، شعرهای متأخر فروغ فرخزاد از منظر بسامد بالای تصاویر تن کامگی و اروتیک تحلیل شده است. نویسندگان، چهار شاخه برای نموده های اروس در شعر فروغ پیشنهاد کرده اند: پرسونیفیکیشن جنسیتی، لیرسم جنسی،

¹ La Peur

² Gabriel Chevalier

³ Jean Dartemont

⁴ Eros

⁵ Thanatos

⁶ Freud

اندام‌پردازی و فرویدیسم. نکته محوری مقاله آن است که فروغ، از این عناصر اروتیک نه صرفاً برای خلق فضایی تغزلی، بلکه برای درک و بازتاب عمیق پدیده‌های پیرامون خویش بهره برده و حتی مرگ‌اندیشی را نیز در پس برخی از همین تصاویر عاشقانه و اروتیک بازتاب داده است. پاکزاد و قادری جویباری در مقاله «بررسی تقابل غرایز دوگانه اروس و تاناتوس در آثار کن کوری» در این پژوهش، آثار نقاش فیگوراتیو اسکاتلندی، کن کوری، بر اساس نبرد مداوم میان دو غریزه بنیادین زندگی (اروس) و مرگ (تاناتوس) در نظریه فروید بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که انسان در نقاشی‌های کن کوری، موجودی گرفتار در تنش دائمی میان سازندگی و ویرانگری است؛ این تنش نه تنها موجب رنج و ناامیدی می‌شود، بلکه مرز روشنی بین نابودگری و نابودشوندگی به جای نمی‌گذارد. نویسندگان تأکید دارند که در این آثار، مرگ و زندگی چنان در هم تنیده‌اند که نقش هیچ‌یک را نمی‌توان به‌تنهایی تبیین کرد. خدائی، تلخابی، حسنلو و آریان در مقاله «بررسی مرگ و زندگی در اشعار فروغ فرخزاد براساس نظریه اروس و تاناتوس فروید» این مقاله به نقش محوری دو نیروی متضاد زندگی و مرگ در شعر فروغ می‌پردازد. نویسندگان با روش توصیفی-تحلیلی و بررسی واژگان و تصاویر شعری او، استدلال می‌کنند که مرگ‌اندیشی و اندیشه ویرانگر تاناتوس، در شعر فروغ چیرگی دارد. بالاین‌حال، جلوه‌های اروس نیز در برخی بخش‌های اشعارش نمایان است؛ اما در نهایت، شاعر هر بار به سوی نگاه نومیدانه و مرگ‌گرا سوق پیدا می‌کند. تلخابی در مقاله «دیالکتیک مرگ و زندگی در شعر خیام (نگاهی روان‌شناختی به شعر خیام از منظر نظریه اروس و تاناتوس فروید)» در این پژوهش، اشعار خیام از جنبه مرگ‌اندیشی و خوشباشی با تکیه بر نظریه فروید تحلیل می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گرچه در شعر خیام، دعوت به لذت و دم‌غنیمت‌شمیری نمود زیادی دارد، اما در نهایت، غریزه مرگ بر غریزه زندگی غالب است. این امر سبب می‌شود فضای کلی اشعار او همواره تحت تأثیر نوعی اندوه فلسفی و تردید درباره معنای زندگی باشد. بر اساس آنچه از پژوهش‌های یادشده برمی‌آید، نظریه اروس و تاناتوس فروید، ابزاری مناسب برای تحلیل ادبیات و هنر به‌شمار می‌رود و به‌ویژه در بررسی اشعار فروغ فرخزاد و خیام و نیز آثار هنرمندانی چون کن کوری به کار گرفته شده است. اغلب این مطالعات بر شعر فارسی یا هنرهای تجسمی متمرکز بوده‌اند و نشان می‌دهند هم‌زیستی و تنش میان این دو غریزه بنیادین می‌تواند ابعاد پنهانی شخصیت هنرمند و ساختار اثر را آشکار سازد. با این وجود، پژوهشی که از چنین رویکردی به‌طور ویژه و متمرکز در تحلیل رمان‌های فرانسوی‌زبان با درونمایه جنگ، از جمله ترس اثر گابریل شوالیه، بهره گیرد، ثبت نشده است. از همین رو، مطالعه حاضر در پی آن است تا در خلأ پژوهشی موجود، ضمن بررسی تحلیلی رمان مذکور بر پایه نظریه اروس و تاناتوس فروید، جلوه‌های تعارض میان غریزه زندگی و مرگ را در ساختار روایی و شخصیت‌پردازی این اثر واکاوی کند. این رویکرد می‌تواند ابعاد جدیدی از خوانش روان‌شناختی آثار ادبیات جنگ فرانسوی را نمایان سازد و مسیر تازه‌ای برای مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و روان‌کاوی باز کند.

2. بحث و بررسی

مبانی نظری

اروس و تاناتوس در روان‌شناسی و ادبیات بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. در روان‌شناسی، زیگموند فروید این مفاهیم را به‌عنوان محرک‌های اساسی روان انسان معرفی کرد. اروس نشان‌دهنده نیروی زندگی، حرکت به سوی رشد، خلاقیت و عشق است. «اروس در پی آن است که بخش‌هایی از ارگانیسم زنده را به هم متصل کند و آن‌ها را کنار هم نگه دارد؛ از همان آغاز زندگی فعال بوده و به‌عنوان غریزه‌ای در تقابل با غریزه مرگ ظاهر شده است. (Freud 2013,78) به عقیده فروید، اروس نه تنها یک انگیزه بیولوژیکی، بلکه یک انگیزه روانی و اجتماعی است. اروس سرچشمه خلاقیت، فرهنگ و تمدن انسان است. این انگیزه افراد را قادر می‌سازد تا با دیگران پیوند برقرار کنند و ارزش‌ها و معانی را ایجاد کنند. فروید استدلال می‌کند که تمدن بشری برای حفظ نظم و ثبات، محدودیت‌ها و مقرراتی را برای بروز اروس اعمال می‌کند. این محدودیت‌ها باعث ایجاد ناامیدی و نارضایتی در افراد می‌شود. در نتیجه، افراد به دنبال راه‌هایی برای فرار یا بروز خواسته‌های سرکوب‌شده خود هستند. به نظر فروید، هنر، ادبیات و علم برخی از اشکال برون‌ریزی هستند که به مردم اجازه می‌دهند انرژی شهوانی خود را به سمت فعالیت‌های قابل قبول اجتماعی گسیل کنند. (Freud 2013)

از سویی دیگر، «به جز غریزه حفظ‌ماده زنده و متصل کردن مدام آن به واحدهای بزرگ‌تر، غریزه دیگری نیز باید وجود داشته باشد که بر ضد آن می‌کوشد تا این واحدها را از هم بپاشد. بنابراین، می‌بایستی علاوه بر غریزه زندگی، غریزه مرگ هم وجود داشته باشد. پدیده‌های زندگی را می‌توان از تأثیرات مشترک و متضاد این دو غریزه توضیح داد که ستیز بین آن‌ها، اساس رفتارهای انسان و ارتباط او با محیط پیرامون را شکل می‌دهد. (Freud 2013,89) «فروید تاناتوس را به‌عنوان نماینده غریزه مرگ تعریف می‌کند. نیرویی که انسان را به سوی مرگ و نابودی سوق می‌دهد. او تاناتوس را با اروس، غریزه زندگی، که افراد را به دنبال لذت و بقا می‌برد، روبه‌رو کرده و این‌گونه استدلال می‌کند که رفتار انسان نتیجه تعامل و تعارض بین این دو غریزه متضاد است. به عقیده فروید، تاناتوس نه تنها یک انگیزه بیولوژیکی، بلکه یک انگیزه روانی و اجتماعی است. تاناتوس خود را به صورت پرخاشگری، خشونت و خودآزاری نشان می‌دهد. فروید معتقد بود که مردم معمولاً این انگیزه مرگ را به بیرون خود هدایت می‌کنند که منجر به جنگ، جنایت و ظلم می‌شود. با این حال، افراد همچنین می‌توانند این انگیزه را به سمت روان خود هدایت کنند که می‌تواند منجر به افسردگی، خودکشی یا مازوخیسم شود. از نظر فروید، افرادی که یک رویداد آسیب‌زا را تجربه می‌کنند، اغلب آن را بازسازی کرده یا مجدداً مشاهده می‌کنند. به عنوان مثال، سربازانی که از جنگ جهانی اول برمی‌گشتند تمایل داشتند تجربیات خود از جنگ را در رویاهایی که آن‌ها را به نبرد بازمی‌گرداند، بازبینی کنند. (Freud 2013)

بنابراین، رابطه بین اروس و تاناتوس پیچیده و چندوجهی است. در حالی که آن‌ها نیروهای متضاد هستند، ارتباط نزدیکی نیز دارند. میل ما به زندگی و لذت اغلب با ترس ما از مرگ و رنج در هم آمیخته است. این رابطه در تجربه انسان از عشق منعکس می‌شود که اغلب با نشاط و درد همزمان است. به همین ترتیب، ترس ما از مرگ و رنج نیز می‌تواند ما را به سمت رشد و خلاقیت سوق دهد، زیرا ما در مواجهه با ناملایمات به دنبال یافتن معنا هستیم. «به نظر فروید، غریزه مرگ بر اساس یک قانون ترمودینامیک به نام انتروپی عمل می‌کند. بر پایه این قانون، جهت تمام سیستم‌های انرژی به سوی ایجاد حالت توازن و تعادل است. به عبارت دیگر، غایت زندگی، مرگ است. از همین رو، به عقیده فروید هر انسانی تمایلی ناخودآگاه به مردن دارد. از نظر فروید تمام غریزه‌ها دارای مشخصات چهارگانه‌اند: منبع، هدف، موضوع و مقدار. منبع

گریزه، وضع یا نیاز جسمانی است: مانند گرسنگی و تشنگی. هدف گریزه، کاستن یا برطرف کردن تحریکی است که از نیاز سرچشمه می‌گیرد. موضوع گریزه می‌تواند شخص، شیء، وضع و شرایط درونی یا بیرونی باشد. هدف گریزه به وسیله موضوع گریزه تأمین می‌شود؛ یعنی، گریزه به وسیله موضوع مورد نظر خود به تعادل و آرامش می‌رسد. فروید آن مقدار انرژی را که موجود برای ارضای یک گریزه متمرکز می‌کند، انتخاب موضوع یا نیروگذاری برای موضوع نامیده است. همچنین عواملی را که مانع این نیروگذاری می‌شوند، ضد نیروگذاری خوانده است. در انسان، رابطه بین این دو جریان قسمت عمده‌ای از شبکه انگیزشی را تشکیل می‌دهد. نمونه خوب نیروگذاری یا کاتکسیز، رابطه عاطفی مثبت فرد با انسان‌ها، شغل و اعتقادات اوست. رابطه عاطفی منفی یا مخالفت عواطف و افکار فرد با عوامل فوق، نمونه‌ای در چند نیروگذاری یا آنتی کاتکسیز است. آخرین مشخصه گریزه، مقدار نیرو، قدرت و فشاری است که برای ارضای گریزه‌ها به کار برده می‌شود» (شاملو 1382، 36).

در این واقع می‌توان گفت «گریزه زندگی و مرگ پیوسته با یکدیگر در پیکارند. گریزه زندگی می‌کوشد از آثار تخریبی گریزه مرگ بکاهد و آدمی را زنده و شادکام نگاه دارد. این گریزه غالباً بر گریزه مرگ فائق می‌آید و آن را به عقب می‌راند. در این صورت، گریزه مرگ تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، ولی از بین نمی‌رود و برای تسکین خود آدمی را متجاوز و پرخاشگر می‌کند» (سیاسی 1379، 29).

غلبه انگیزه‌های تاناتوس بر قهرمان

راوی در ابتدای داستان، هنگامی که در خیابان نظاره گر رژه ارتش است، به نحو تحسین برانگیزی آنها را توصیف می‌کند. او مجذوب یونیفورم، سلاح، پرچم‌ها و ماشین‌های جنگی آنها شده است. از نظر او این‌ها سربازانی نیستند که قرار است با رنج و خشونت جنگ دست و پنجه نرم کنند، بلکه آنها را نماد شکوه و افتخار می‌داند. او از واقعیت جنگ و وحشت آن غافل است و نگاهی آرمانی به این صحنه دارد: «این توپخانه، خانه‌ها را می‌لرزاند. می‌گویند توپ هفتاد و پنج، بیست و پنج گلوله در دقیقه شلیک می‌کند و همیشه با گلوله سوم هدف را نابود می‌کند. مردم با احترام و با دهان بسته به این هیولاهای کوچک نگاه می‌کنند. تا چند روز دیگر گروهان‌های دشمن را تکه تکه خواهند کرد.» (Chevalier 2010, 22) از سرتاسر اروپا تا مرزهای آسیا، ارتش‌ها با اطمینان از پیروزی و درستی دلیل این جنگ، بی‌صبرانه برای نابود کردن دشمن‌شان در حرکت‌اند. چه کسی می‌ترسد؟ هیچکس! هنوز کسی نیست... بیست میلیون مرد که پنجاه میلیون زن آنها را با گل و بوسه بدرقه می‌کنند، به سوی شکوه میشتابند و سرودهای ملی خود را به صدا در می‌آورند. مردم از کار دست کشیده و همگی به دنبال رفتن هستند. جنگ نزدیک تر میشود و دولتمردان اروپا میتوانند به آن افتخار کنند! (Chevalier 2010, 23)

این سخنان نشان می‌دهد که ژان دارتمون تحت تأثیر تاناتوس (گریزه مرگ) است. او بدون در نظر گرفتن عواقب جنگ، به آن تمایل نشان می‌دهد. او همچنین تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی و فرهنگی است که جنگ و میهن پرستی را تجلیل کرده و هرگونه ابراز ترس یا تردید را سرکوب می‌کند. او از فناپذیری یا آسیب پذیری خود آگاه نیست و حاضر است خود را

فدای هدفی کند که درک کاملی از آن ندارد او همچنین از احساسات و عواطف خود بیگانه است و برای تعریف هویت و ارزش های خود به نشانه ها و نمادهای بیرونی متکی است. در واقع، از همان ابتدای داستان، رمان تحت تاثیر رویارویی اروس و تاناتوس حرکت می کند. راوی که از جنگ بازگشته و زندگی خود را روایت می کند، انگیزه خود برای شرکت در جنگ را اینگونه بیان می کند: «بهتر است بگویم که من هیچ گاه به این وظیفه ایمان نیاوردم. در سن نوزده سالگی، فکر نمی کردم که با فرو بردن سلاح در شکم انسانی دیگر احساس بزرگی کنم یا از مرگ او خوشحال باشم. اما با این حال برخلاف تمام باورهایم رفتم. نه از روی میل خودم، نه برای مبارزه، بلکه از روی کنجکاوی، برای دیدن!» (Chevalier, 2010, 13) او نمی داند چرا در این نبرد شرکت کرده و حتی نمی داند چرا دوست دارد کسی را بکشد. او مستقیماً به حس کنجکاوی خود اشاره می کند و تنها انگیزه اش برای شرکت در این جنگ را دیدن میدانند.

صحنه دیگری که در آن، این تقابل به وضوح قابل مشاهده است، رویارویی ژان با جسد دو سرباز آلمانی است: «در جستجوی اطراف تونل ها، در زیرزمین یک خانه دو جسد سربازان آلمانی را پیدا کردم. این مردان احتمالاً توسط نارنجک ها زخمی شده و سپس در کشاکش نبرد در آنجا دفن شده بودند. در این مکان بدون هوا، آنها پوسیده نشده بودند، بلکه خشک و لاغر شده بودند؛ و یک انفجار این قبر را سوراخ کرده و باقی مانده هایشان را پراکنده کرده بود. من در کنار آنها توقف کردم، آنها را با یک چوب برمی گرداندم، بدون نفرت یا بی احترامی، بلکه بیشتر تحت تاثیر نوعی ترحم برادری. مثل اینکه از آنها بخوام راز مرگشان را به من بگویند. یونیفرم های مسطح به نظر خالی می رسیدند. از این استخوان های پراکنده واقعاً فقط نیم سر باقی مانده بود و یک ماسک، اما از یک وحشت زیبا.» (Chevalier 2010, 43) او بدون هیچگونه احساسی جسد دو سرباز آلمانی را توصیف می کند. و از روی کنجکاوی آنها را بررسی کرده و این صحنه را وحشت زیبا می نامد. در اینجا این میل بی معنا و بدون دلیل به جنگ نمایانگر انگیزه مرگ است.

او که اکنون پس از اتمام دوره آموزشی، به اردوگاه اعزام شده است، در یک صحنه تمرین نظامی به همراه فرمانده اش این افکار را در ذهنش می پروراند: «بدون هیچ دلیل دیگری جز نفرتی که در دل داشت، همزمانم را برای استراحت فرستاده بود و من را مجبور می کرد به تنهایی حرکات خسته کننده مشق جنگ را با سرنیزه تمرین کنم. هدف بگیرید! پرتاب کنید! نیروس جسمی محدودیتی دارد که او به آنها توجه نمی کرد، و این آزمون نوعی دونل بود که من حتماً در آن شکست می خوردم. بیش از همه، چهره زشتش مرا عصبانی می کرد. ناگهان به سمت او حمله ور شدم، سرنیزه را در مقابل سینه اش گذاشتم و گفتم: «من تو را...!» نمی دانم آیا او را می کشتم یا نه. او، که چهره ام را می دید، شکی در آن نداشت. رنگش پریده و سکوت کرد، و کل گروهان فهمید که او شکست خورده است.» (Chevalier 2010, 31) او که در حال یک تمرین نظامی با سرنیزه است، ناگهان کنترل خود را از دست می دهد و به فرمانده حمله می کند و حتی می گوید که کشتن او ارزش زندان را دارد. این صحنه نشان دهنده تقابل بین غرایز زندگی و مرگ است. همزمان که او میل به کشتن فرمانده خود را دارد از عواقب آن نیز میهراسد و در نهایت تصمیم می گیرد این کار را انجام ندهد.

انگیزه های تاناتوس در سطح اجتماعی

از همان ابتدا، گرایشی جمعی به سوی مرگ، نه فقط در شخصیت اصلی، بلکه در جامعه نیز دیده می‌شود. راوی با توصیف فضای فرانسه در روزهای نخست جنگ، به نوعی توهم اشاره می‌کند که مردم را به دوست داشتن جنگ سوق می‌دهد، تا جایی که شرکت نکردن در آن به حسرت عده ای تبدیل می‌شود. «آخرین جنگ بیش از چهل سال پیش بوده است. معدود شاهدان آن، پیرمردهایی هستند که وراجی می‌کنند و جوانان از آن‌ها دوری می‌کنند. فرانسوی‌ها فکر می‌کنند ما جنگ ۷۰ را به دلیل خیانت بازن باختیم.» (Chevalier 2010,11)

غریزه مرگ خود را به صورت گرایشی مخرب در جامعه نشان می‌دهد و می‌تواند به روش‌های مختلفی، از خشونت بین فردی تا جنگ در مقیاس بزرگ، ظاهر شود. راوی به شجاعت فرانسوی‌ها اشاره می‌کند: «پس از قرن‌ها آشوب در اروپا به دلیل تندخویی‌مان، با پیر شدن، صلح‌جو شده‌ایم. اما وقتی کسی به ما تعرض کند، پاسخ می‌دهیم. باید به جنگ رفت! ما نمی‌ترسیم، خواهیم رفت! ما هنوز همان فرانسوی‌ها هستیم!» (Chevalier 2010, 12) در اینجا است که شجاعت و خشونت همسو می‌شوند. این خشونت تا جایی پیش می‌رود که هر چیز دیگری غیر از خود را حذف می‌کند. راوی در توصیف صحنه‌ای در آغاز جنگ می‌گوید: «در کافه‌ای، ارکستر سرود مارسیز را می‌نوازد. همه ایستاده گوش می‌دهند، جز مرد نحیفی که تنها در گوشه‌ای ایستاده است. حاضری به او پرخاش می‌کند و کلاهش را می‌اندازد. مرد پاسخ می‌دهد: «آفرین! شهروند شجاع!» و از ادای احترام به جنگ امتناع می‌کند. جمعیت به او حمله می‌کنند و فریاد می‌زنند: «دهان این ترسو را خورد کنید!» او کتک خورده و به عنوان جاسوس معرفی می‌شود و در حالی که به مرد صورت خونین او نگاه می‌کنند، دوباره سرود مارسیز خوانده می‌شود.» (Chevalier 2010,16)

در اینجا است که تجلیل از جنگ به عنوان شجاعت و وطن‌پرستی تلقی می‌شود و می‌تواند به پذیرش جمعی خشونت و کم‌اهمیت جلوه دادن وحشت‌های جنگ منجر شود. توصیفات راوی از فضای اجتماعی فرانسه در آغاز جنگ، نشان می‌دهد که چگونه جامعه می‌تواند به سمت توهمی سوق داده شود که در آن جنگ وظیفه‌ای قهرمانانه تلقی می‌شود و افراد به دلیل فشار اجتماعی ناشی از پذیرش آن به رفتارهای مخرب سوق داده می‌شوند. در واقع این واکنش‌های جمعی را میتوان به عنوان نمونه‌هایی از برانگیخته شدن انگیزه‌های تاناتوس در سطح اجتماعی در نظر گرفت. جایی که رفتارهای خشونت‌آمیز صرفاً به دشمن محدود نشده و کسانی که با جنگ مخالفت کنند را نیز دربر می‌گیرد. در مثال کافه، مردی که از بلند شدن برای سرود امتناع می‌کند، مورد حمله قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که چگونه این تفکر می‌تواند به خشونت منجر شود. برای توجیه خشونت، جوامع دشمنان خود را غیرانسانی جلوه می‌دهند. در متن، به مردی که مخالف جنگ است برچسب جاسوس زده می‌شود که خشونت علیه او را مشروعیت می‌بخشد. او کتک می‌خورد و نشان می‌دهد که چگونه صداها و مخالف برای حفظ وحدت سرکوب می‌شوند. صحنه‌ای نمادین رخ می‌دهد، یک فرانسوی توسط فرانسوی‌های دیگر لگدمال می‌شود. در واقع، حرص جامعه برای جنگ به تصویر کشیده می‌شود؛ جنگی که باید برای دفاع از کشور باشد، اما اولین قربانی آن یک فرانسوی است.

بیداری اروس و رویارویی با مرگ

می‌توان بیداری اروس در روان ژان را همزمان با رویارویی او با مرگ دانست. مواجهه با پیکر بی‌جان یک هم‌میهن، لحظه‌ای کلیدی است و بستری فراهم می‌سازد که او را به اندیشیدن درباره‌ی پایان زندگی خود وامی‌دارد؛ گویی این نخستین جرعه‌ی بیداری نیروی زندگی در برابر نیروی مرگ است. به عبارتی این مواجهه برای راوی، که روانش سرشار از تاناتوس است، کارکردی دیگر ایجاد میکند و موجب بیداری نیروی زندگی در او میشود. راوی از صحنه‌ای یاد می‌کند که هنگام حفر خاکریز، با جسدی روبه‌رو می‌شوند: «قوی‌ترین تأثیر این دوره را مدیون آن جسدی هستم که ندیدم، اما احساسش کردم. شبی که ما سنگر را عمیق‌تر می‌کردیم، یک کلنگ با صدایی ضعیف وارد زمین شد، انگار چیزی را سوراخ کرده بود. شکمی پوسیده و سوراخ شده از زیر خاک دیده می‌شد.» (Chevalier 2010, 38) این تجربه، ژان را به تأمل درباره‌ی مرگ خویش سوق می‌دهد. تا پیش از آن، مرگ تنها برای دیگران بود؛ اما اکنون، او خود را در آستانه‌ی نابودی می‌بیند: «من کسی را که جوان می‌میرد با بازیکنی مقایسه می‌کنم که تازه کارت‌هایش را لمس کرده است و اجازه بازی ندارد. اگر الان بمیرم، نمی‌گویم وحشتناک است، بلکه می‌گویم: این ناعادلانه و غیرمنطقی است، زیرا هنوز هیچ کاری نکرده‌ام جز منتظر ماندن. زندگی ارادی و دنبال کردن خواسته‌هایم تازه آغاز خواهد شد، زیرا جنگ آن را به تأخیر انداخته است.» (Chevalier 2010, 16) او جنگ را دلیل به تأخیر افتادن زندگی ارادی خود میداند. در اینجا انگیزه اروس در ذهن او پدیدار میگردد. در روایتی دیگر، دارتموند با جسد سربازی روبه‌رو می‌شود که در چشمانش نگاه میکند. او می‌گوید: «صورت‌م در چند سانتی‌متری چهره‌ی او قرار گرفت، نگاهم با نگاه وحشت‌زده او تلاقی کرد؛ دستم با دست یخ‌زده‌اش که رگه‌های خون در رگ‌هایش لخته شده بود، تماس پیدا کرد. گویی این مرده، در این رویارویی کوتاه و تحمیلی، مرا بخاطر مرگش سرزنش میکرد و به انتقام تهدید می‌نمود. این یکی از هولناک‌ترین تأثیراتی است که از جبهه آورده‌ام.» (Chevalier 2010, 60) این نقطه عطفی در وضعیت روانی اوست؛ لحظه‌ای که توهمات پیش‌جنگی از هم می‌پاشند و او با آنچه فروید «اختلال در نگرش پیشین نسبت به مرگ» می‌خواند، مواجه می‌شود. از همین نقطه است که ژان دارتموند احساس میکند که مرگ بسیار نزدیک است و برای مدتی در فکر فرار از هرگونه تماس مستقیم با دشمن است. بالین‌حال، انگیزه‌های زندگی در او خاموش نمی‌شوند؛ بلکه در برابر تهدید مرگ رفته رفته قدرت می‌گیرند.

در صحنه‌ای دیگر پس از نبردی طولانی، ژان پیکر بی‌جانی را می‌بیند که انگار لبخند به لب دارد: «از دور چهره‌ی مرد کوتاه‌قامتی را دیدم که روی نیمکتی نشسته بود و به نظر می‌رسید می‌خندد. این اولین چهره‌ی آرام و دلگرم‌کننده‌ای بود که با آن مواجه شدم. با قدردانی به سویش رفتم و از خود پرسیدم: «او چرا این‌گونه می‌خندد؟» او از مردم‌بودن می‌خندید!» (Chevalier 2010, 62) این لبخند، در نگاه ژان مانند تجربه‌ی دوباره زنده‌شدن تعبیر می‌شود؛ گویی آمیزه‌ای از مرگ و حیات را در یک نگاه می‌بیند. او این جسد را برادر خود می‌خواند و در برابر واقعیت هولناک جنگ، به اروس پناه می‌برد. البته هیچ راه فراری از میدان جنگ ندارد و باید برای بقا تلاش کند. مدتی بعد او بر اثر اصابت خمپاره، مجروح و راهی بیمارستان می‌شود. در آنجا، اشتیاقش به زندگی برجسته‌تر می‌گردد: «کنار تخت، برگه‌ای بود که در پایین آن نوشته شده بود: «ورود: ۷ اکتبر ۱۹۱۵؛ عمل: ۲۰ اکتبر؛ ترخیص: ...» امیدوارم این فضای خالی هرچه زودتر پر شود.» (Chevalier 2010, 82)

پس از ترخیص، ژان بار دیگر به جبهه بازمی‌گردد و این بار نوعی احساس خستگی و کرختی وجودش را فرا می‌گیرد. او در بخشی از روایت، خود را «همچون حیوانی» می‌بیند که تنها به نیازهای اولیه‌اش پاسخ می‌دهد و زیر بار فشار یکنواخت و کشنده جنگ فرصتی برای اندیشیدن نمی‌یابد: «مثل حیوانی زندگی می‌کنم که گرسنه می‌شود، خسته می‌شود. هرگز تا این حد خودم را تهی از فکر و ابله احساس نکرده بودم. این‌جاست که درمی‌یابم حکمت ستمگران چیست؛ آن‌ها با خسته‌کردن انسان‌ها، قدرت تفکر را از آن‌ها می‌گیرند.» در چنین شرایطی، بیداری اروس خود را به شکل دیگری نشان می‌دهد؛ میل به گریز از انفعال محض، ایستادگی در برابر خواستِ مرگبار جنگ و حفظ اندک کرامتی که هنوز در وجودش باقی است. همین حس همدلی و همسرنوشتی با دیگر سربازان او را و می‌دارد برای بقای خویش و همزمانش بجنگد: «قطعاً اگر یک آلمانی به من حمله کند، تمام تلاشم را می‌کنم که او را بکشم. چون اولاً نمی‌خواهم او مرا بکشد؛ ثانیاً مسئولیت چهار نفری را دارم که در سنگر کنار من هستند. این همبستگی زنجیرواری است که ما را به هم گره می‌زند.» Chevalier (2010,172)

سرانجام ژان دارتمون به لحظه‌ای می‌رسد که مرگ را به نحوی داوطلبانه می‌پذیرد. او در صحنه‌ای حساس، تصمیم می‌گیرد به‌جای سرباز خسته و هراسان دیگری مأموریتی خطرناک را انجام دهد. در میانه این تصمیم ناگهانی و شجاعانه، درونی‌ترین اندیشه‌های خود را درباره مرگ آشکار می‌کند: «به نظر می‌رسد نظاره‌گر مرگم هستم. فقط یک چیز مرا آزار می‌دهد: احساسی که در زنده‌ها برمی‌انگیزم، آن‌ها جنازه را همچون مغلوبی می‌بینند.» (Chevalier 2010,224) این لحظه پذیرش مرگ برای ژان، فراتر از یک خمودگی یا تسلیم‌کور است. او با اراده‌ای آگاهانه، به‌جای آنکه صرفاً قربانی وضع موجود باشد، می‌کوشد تا در دل این میدان بوچ، برای مرگ خود معنایی بیابد. هم‌زمان، این تصمیم نوعی خیزش علیه جنگ نیز هست؛ او نمی‌خواهد سرنوشتش را صرفاً پروپاگاندای ملی یا ایدئولوژی‌های غالب رقم بزند، بلکه مایل است با آغوش‌گرفتن مرگ، نشان دهد هنوز بر سر ارزش‌ها و اختیار فردی خویش ایستاده است. در حقیقت، این‌جاست که اروس، با تمام تمایزش به زندگی آگاهانه، در کنار پذیرش هراس‌آور مرگ قرار می‌گیرد و معنایی تازه می‌یابد. بدین‌گونه، بیداری اروس در روان ژان، هم‌زمان بر دو جنبه تأکید می‌کند: یکی رویارویی هراس‌انگیز با امکان مرگ، و دیگری رشد میل به حیات در بحبوحه ویرانگری جنگ. این دوگانه حیات و مرگ است که روایت شوالیه را به تأملی عمیق درباره سرشت انسانی و جنبه‌های درونی روان سربازی مبدل می‌سازد که از دل سیاهی جنگ، جوانه‌های میل به زیستن را بیرون می‌کشد.

عقلانی شدن جنگ و جامعه پشت جبهه

عقلانی‌سازی جنگ موضوعی است که توجه بسیاری از جامعه‌شناسان و روانکاوان را برانگیخته است. جنگ، در نگاه عموم، پدیده‌ای غیرعقلانی و خشونت‌آمیز تلقی می‌شود؛ اما چرا مردم وارد جنگ می‌شوند؟ ادوارد گلاور⁷ جنگ را حاصل امیال مازوخیستی و سادیستی انسان می‌داند. او می‌گوید: «جنگ شاید مهم‌ترین گواه این باشد که تکانه‌های ویرانگر می‌توانند کاملاً از اهداف زیستی جدا شوند.» بنابراین، نظریه‌هایی را که جنگ را مبارزه‌ای برای حفظ خویشستن می‌دانند، نادرست می‌شمارد؛ چراکه جنگ را اساساً ویرانگر می‌بیند که از انگیزه‌های تاناتوس نشئت

⁷ Edward George Glover

می‌گیرد. بر مبنای این دیدگاه، وظیفه روانکاو پی‌گیری نیروهای سادومازوخیستی در جنگ و رهایی آن‌ها تا ریشه‌های ناهشیارشان است. (Fornari 1974, 48) گلاور همچنین تأکید می‌کند میان تکانه‌هایی که صلح را تقویت می‌کنند و آن‌هایی که جنگ را پدید می‌آورند «همسانی بنیادین» وجود دارد و تنها در نتیجه نهایی متفاوت‌اند؛ تا جایی که حتی صلح‌طلبی را نیز به نوعی سادیسم ناهشیار پیوند می‌دهد. (Fornari 1974, 84) او همچنین میان جنگ‌های قبایل ابتدایی و جنگ‌های مدرن تفاوت می‌گذارد: قبایل ابتدایی بی‌پرده می‌گویند می‌خواهند دشمن را به گریه ببندازند، درحالی‌که ملت‌های متمدن، جنگ را با دلایل ظاهراً عقلانی (مانند منافع اقتصادی) توجیه می‌کنند. میل به قدرت، حیثیت و دارایی در انسان متمدن فراتر از نیازهای منطقی اوست (Fornari 1974, 49).

مانی‌کایرل⁸ نیز موفقیت تبلیغات هیتلری را نشانه وجود خیال‌پردازی‌های ناهشیاری می‌داند که از پیش در روان جمعی شکل گرفته است. تبلیغات نازی توانست فرایندهای روان‌پریشانه بنیادین گروه را برانگیزد و با توصیف رنج‌های ملت آلمان، واکنشی مالیخولیایی به راه اندازد. (Fornari 1974) در حقیقت، عامل جمعی و روان‌شناختی در تبلیغات و پروپاگاندا باعث می‌شود جنگ عاقلانه به‌منظر برسد و این عقلانی‌سازی، بستر مناسبی برای تداوم انگیزه‌های ویرانگر پنهان در تاناتوس را فراهم می‌آورد. جامعه پشت جبهه این توجیه را می‌پذیرد، اما سرباز آن را در عمل تجربه نمی‌کند. بنابراین نوعی دوگانگی میان جامعه پشت جبهه و سرباز نمود می‌یابد؛ چنان‌که دارتموند، داوطلبانه راهی جبهه می‌شود و حتی با وجود اینکه مجروح می‌شود و دیگر به جنگ تمایلی ندارد باز هم در جنگ شرکت می‌کند. درواقع، فشار ناشی از دوگانگی جامعه و جبهه بر سربازان باعث می‌شود در میدان جنگ بمانند، هرچند این عقلانی‌سازی در خیال و تجربه آن‌ها به سرعت رنگ می‌بازد. در داستان، هنگامی که سربازان زخمی به بیمارستان منتقل می‌شوند فرصتی می‌یابند تا بیش از پیش در باره جنگ با یکدیگر گفت و گو کنند. صحبت‌های دارتموند با پرستاران تضاد میان تصورات رمانتیک جامعه پشت جبهه از جنگ و واقعیت سختی که سربازان از جبهه تجربه می‌کنند را آشکار می‌سازد و همچنین زمینه‌ای برای ظهور و تبلور میل به زندگی و مجالی برای اندیشیدن به خشونت جنگ فراهم می‌کند. این کناره‌گیری کوتاه مدت، انگیزه‌های اروس را در روان آنها بیدار کرده، درحالی‌که که پرستاران از درک این تجربه‌ها کاملاً ناتوان‌اند:

«یک پرستار که با من خو گرفته بود، پرستار دیگری را هم آورد و همین‌طور ادامه پیدا کرد. گفت‌وگوها آغاز شد؛ مرا دوره کردند و پرسش‌های فراوانی از من پرسیدند. سراغ جنگ را گرفتند:

—در خط مقدم چه کار می‌کردید؟

—اگر به دنبال شنیدن دل‌آوری‌ها هستید، کاری نکردم که ارزش تعریف داشته باشد.

—خوب جنگیدید؟

—راستش نمی‌دانم. از نظر شما جنگیدن یعنی چه؟

—در سنگرها بودید... آلمانی‌ها را کشتید؟

—تا آنجا که می‌دانم نه.

⁸ Money-Kyrle

–بالاخره، هیچ‌کدامشان را جلوی رو دیدید؟

–هرگز.

–چطور ممکن است! در خط مقدم؟

–بله، در خط مقدم. من هرگز یک آلمانی زنده و مسلح را روبه‌رویم ندیدم. فقط آلمانی‌های کشته‌شده را دیدم؛ کار از پیش انجام شده بود. فکر می‌کنم همین را ترجیح می‌دادم... به‌هرحال، نمی‌توانم بگویم اگر جلوی یک پروسی قوی‌هیکل و وحشی قرار می‌گرفتم چه می‌کردم و نتیجه‌اش برای افتخار منی چه می‌شد... بعضی کارها را نمی‌شود از قبل پیش‌بینی کرد یا اگر پیش‌بینی کنی هم فایده‌ای ندارد» (Chevalier 2010, 99)

او که دیگر به جنگ باور ندارد، در برابر پرستارانی قرار می‌گیرد که سخت به آن اعتقاد دارند و بدین‌ترتیب تناقضی نمادین میان جنگ خیالی و جنگ واقعی در سنگرها پدید می‌آورد. این ناآگاهی، بیانگر جامعه‌ای پشت جبهه است که که تصویری خیالی از جنگ در ذهن خود ساخته و هیچ تصویری از واقعیت آن ندارد.

صحنه چشمگیر دیگری هنگام بازگشت دارتموند به خانه رخ می‌دهد. پدرش او را با افتخار به دورهمی دوستانش می‌برد:

«با رسیدن ما، سرها را بالا می‌آورند. پدرم درحالی‌که دست می‌دهد، می‌گوید:

–پسر بزرگم را به شما معرفی می‌کنم که پس از مجروح‌شدن، تازه از بیمارستان آمده.

این آقایان مهم، بازی ورقشان را قطع می‌کنند و با گرمی به من خوشامد می‌گویند:

–بسیار خوب! آفرین جوان!

–بابت شجاعت تبریک می‌گوییم!

–ببین، دارتموند، چه مرد رشیدی» (Chevalier 2010, 124)

پس از این تبریک‌های صمیمانه، بازی ورقشان را از سر می‌گیرند و دیگر به او توجهی نشان نمی‌دهند. ژان درمی‌یابد که جایی در گفت‌وگوهایشان ندارد: «آنها سکوت می‌کنند، چون دیگر نمی‌دانند چگونه به من دلگرمی بدهند. جنگ دارد از مُد می‌افتد و کم‌کم به عادت روزمره بدل می‌شود. دائم می‌بینی نظامی‌ها برای مرخصی می‌آیند و انگار هرگز بلایی سرشان نمی‌آید. تازه، من فقط یک سرباز ساده‌ام و اوضاع پدرم هم چندان رو به راه نیست. این آقایان خیلی لطف کردند که این‌قدر به من ابراز توجه نشان دادند» (Chevalier 2010, 125)

به نظر می‌رسد جنگ برایشان عادی شده و دیگر چندان اهمیتی ندارد. وقتی یکی از آنها از او می‌پرسد: «اون بالا خوش می‌گذره؟»، ژان که بغض کرده، با نرمی جواب می‌دهد: «اوه، بله آقا...». مخاطبش خوشحال می‌شود، اما ژان ادامه می‌دهد: «...خیلی هم خوش می‌گذرد: هر شب دوستانمان را دفن می‌کنیم» «لبخندش پس می‌نشیند و تعریفش در گلو خفه می‌شود. با عجله لیوانش را برمی‌دارد و بینی‌اش را در آن فرو می‌کند. از شدت دست‌پاچگی، نوشیدنی را بد می‌بلعد و به جای معده، راهی ریه‌هایش می‌کند. این ماجرا با صدایی قل‌قل‌کنان و فواره‌ای ریز مانند نهنک تمام می‌شود که جرعه‌ای را به هوا می‌پاشد و روی شکمش برمی‌گردد و قطره‌های کف‌آلودی را می‌سازد. من با لحنی گزنده می‌پرسم:

سراهِ را اشتباه رفت، نه؟

او از سرفه و خس‌خس سینه به خود می‌لرزد و بالای دستمالی که جلوی دهانش گرفته فقط چشم‌های زردش را می‌بینم که اشک می‌ریزند. پشت پیشانی‌ام، که ظاهراً با غم او همراهی می‌کنم، ذهنم رقصی وحشی و انتقام‌جویانه را آغاز می‌کند» (Chevalier 2010,125)

این واکنش نشان می‌دهد که جامعه پشت جبهه تا چه اندازه از واقعیات سنگرها دور مانده و چطور عقلانی‌دیدن جنگ، ویرانگری آن را، که می‌تواند صورت‌بندی‌ای از تاناتوس باشد، نادیده می‌گیرد.

3. نتیجه‌گیری

رمان ترس اثر گابریل شوالیه، با درهم‌تنیدن لایه‌های روان‌شناختی و اجتماعی جنگ، بستر مناسبی را برای بررسی دو غریزه بنیادین اروس و تاناتوس فراهم می‌آورد. در آغاز داستان، ژان دارتموند و جامعه پیرامون او زیر سیطره غریزه مرگ (تاناتوس) قرار دارند: هم مردم و هم سربازان، جنگ را با تصاویری پرزرق‌وبرق و غرورآمیز می‌ستایند؛ تصویری که از دل تبلیغات و فشارهای اجتماعی شکل گرفته است. اما هرچه پیش‌تر می‌رویم، توهّمات و هیجانات کاذب، جای خود را به مشاهده مستقیم رنج، خشونت و مرگ می‌دهد و ناگهان قهرمان داستان درمی‌یابد که فریب این فضای آرمان‌زده را خورده است. هم‌زمان با تجربه درناک نبرد و رنجی که ژان شاهد آن است، رگه‌های غریزه زندگی (اروس) در او بیدار می‌شود. تقابل مرگ‌خواهی پنهان در جامعه جنگ‌زده و میل به زنده‌ماندن در درون او، بستری برای کشمکش‌های عمیق درونی فراهم می‌سازد. ژان دارتموند، که نخست با اشتیاقی خام و بی‌خبر به جنگ پیوسته است، پس از روبه‌رو شدن با اجساد هم‌زمانش، ویرانی جنگ و بیم از مرگ خود، میل به حیات را دوباره کشف می‌کند. این میل، گاه به شکل تلاش برای بقا و گاه در هیئت همبستگی با سایر هم‌زمانش و مقاومت در برابر پوچی نبرد، خود را نشان می‌دهد. در آن سوی ماجرا، جامعه پشت جبهه قرار دارد که به یاری تبلیغات و جریان‌های رسمی، جنگ را امری منطقی و ضروری جلوه می‌دهد. این عقلانی‌سازی جنگ سبب می‌شود کسانی که خود درگیر واقعیت جنگ نیستند، واقعیت‌های تلخ جبهه را درنیابند یا نخواهند باور کنند. از همین‌رو، سربازانی همچون ژان که از خط مقدم باز می‌گردند، گویی میان دو جهان متفاوت سرگردان‌اند: جهانی که در سنگرها حاکم است و جهانی که در پشت جبهه با تصویری خیالی و غرورآمیز از نبرد زندگی می‌کند. با توجه به همین دوگانگی است که شوالیه در ترس تصویری عمیق از هم‌زیستی و تقابل اروس و تاناتوس ارائه می‌دهد: اروس، میل به زندگی، خلاقیت، معناجویی و پیوند انسانی را نمایندگی می‌کند و تاناتوس، تمایل ناگفته به ویرانگری و مرگ را برملا می‌سازد. این دو نیرو در سراسر رمان در ستیزی دائمی به سر می‌برند و سرنوشت شخصیت‌ها و فضای روانی اثر را شکل می‌دهند. ژان دارتموند، نمادی از انسانی است که می‌خواهد

در میانه‌ی جنگ، هنوز هم امید و حیاتی اصیل را حفظ کند، حتی وقتی مرگ در کمین اوست. در پایان، هرچند ویرانی جنگ بر قوت خود باقی است، اما بیداری اروس در وجود ژان نشان می‌دهد که تخریب و مرگ نمی‌تواند بر روحیه‌ی زندگی‌خواه انسان چیره شود. بدین ترتیب، خوانش روان‌شناختی این رمان روشن می‌کند که چگونه پیوند دو غرایز زندگی و مرگ، نه تنها بستر روایت را پیش می‌برد، بلکه در سطحی عمیق‌تر، بستری برای بازاندیشی درباره‌ی معنای حیات و مرگ در موقعیت‌های بحرانی همچون جنگ فراهم می‌سازد. از این رو، ترس را می‌توان افزون بر یک رمان جنگ، اثری روان‌شناختی دانست که به شناخت بهتر سازوکارهای پنهان ذهن انسان در مواجهه با خشونت، پوچی و امید کمک می‌کند.

منابع :

Chevalier, Gabriel. 2010. *La Peur*. Paris : Le Livre de poche.

Fornari, Franco. 1974. *The Psychoanalysis of War*. Garden City, N.Y.: Anchor Press/Doubleday.

Freud, Anna. 1936. *Das Ich und die Abwehrmechanismen*. Wien: Internationaler Psychoanalytischer Verlag.

Freud, Sigmund. 1920. *Jenseits des Lustprinzips*. Zurich : Internationaler Psychoanalytischer.

Freud, Sigmund. 1966. *On the History of the Psycho-Analytic Movement*. New York: W.W. Norton & Co.

Khodā'i, Zari, Mehri Telkhābi, Heydar Hasanlū, and Hossein Āryān. 2024. "Investigation of Death and Life in Forough Farrokhzād's Poetry Based on Freud's Theory of Eros and Thanatos." *Bahārestān-e Sokhan* 62 (20): 75–104.

Molla Ebrahimi, Ezzat, and Reyhaneh Hamzeh. 2022. "An Investigation and Analysis of Ghassan Kanfani's Novel *Rijal fi al-Shams* Based on Freud's Theory of Defense Mechanism." *Research in Contemporary World Literature* 27 (1): 480–502. doi:10.22059/jor.2020.309360.2042.

Pakzad, Zahra, and Leila Ghadri Joibari. 2023. "A Study in Confrontation of Dual Instincts of Eros and Thanatos in the Works of Ken Currie." *Glory of Art (Jelve-y Honar) Alzahra Scientific Quarterly Journal* 14 (4): 7–20. doi:10.22051/jjh.2022.40818.1810.

Shamloo, S. 2003. *Schools and Theories in Personality Psychology*. Tehran: Roshd.

Siyasi, A. 2000. *Personality Theories or Schools of Psychology*. Tehran: University of Tehran Press.

Taheri, Hossein, and Vida Dastmalchi. 2021. "Manifestations of Eros in Forough Farrokhzad's New Poems." *New Literary Studies* 54 (2): 25–45. doi:10.22067/jls.2021.67267.0.

Telkhābi, Mehri. 2013. "Dialectic of Death and Life in Khayyām's Poetry: A Psychological Perspective Based on Freud's Eros and Thanatos." Paper presented at the Eighth International Conference of the Iranian Association for the Promotion of Persian Language and Literature, Zanzan, Iran. <https://civilica.com/doc/319984>.

Pre-print Version